



از بیروت تا بیت المقدس

شاهد عینی کشتار صبرا و شتیلا

دکتر آنگ سووی چای (Dr. Ang Swee Chai)

<http://www.inminds.co.uk/from-beirut-to-jerusalem.html>

برگردان: چشم انداز ایران



اشاره: خانم رایس از عمق تنفر فلسطینی ها تعجب می کند؛
ریشه یابی آن چندان سخت نیست:

کشتار فجیع کودکان، زنان، سالخوردهگان و ناتوانان غیر مسلح سخت تکان دهنده بود. برای من، این موضوع به طور مضاعف تکان دهنده بود که مجبور بودم حقیقتی را درباره مردمی شجاع و سخاوتمند از طریق کشته شدگانشان کشف کنم. تا آن هنگام، من هرگز نمی دانستم که چیزی به نام آوارگان فلسطینی وجود دارد. من به عنوان یک مسیحی بنیادگرا از اسرائیل حمایت می کردم، از اعراب متنفر بودم و سازمان آزادی بخش فلسطین را به مثابه تروریست هایی می دیدم که باید از آنها نفرت و وحشت داشت. "برگرفته از پشت جلد کتاب "از بیروت تا بیت المقدس"



سخنرانی دکتر آنگ سووی چای در مسجد لندن

(او به خاطر احترام به اسلام در مسجد روسری به سر داشت)

دکتر آنگ سووی چای با حمایت از اسرائیل بزرگ شد. به او گفته شده بود که اعراب تروریست اند. ولی او در سال ۱۹۸۲ در تلویزیون دید که بیروت توسط هواپیماهای اسرائیلی بی رحمانه بمباران می شود. او تکان خورد و به تدریج دیدگاهش نسبت به اسرائیل تغییر کرد. در آن هنگام بود که او از یک اعلام نیاز بین المللی برای یک جراح ارتوپدی به منظور درمان قربانیان جنگی در بیروت مطلع شد. زن کوتاه قد که کمتر از ۱/۵ متر قامت داشت، از شغل خود در لندن استعفا داد، با همسرش خداحافظی کرد و سفری را به شهر جنگ زده بیروت آغاز کرد. در همانجا بود که او شاهد عینی کشتارهای صبرا و شتیلا شد.

به دنبال کشتارهای سال ۱۹۸۲ در صبرا و شتیلا، دکتر آنگ سووی چای به کمک همسرش فرانسس و برخی دوستان بنگاه خیریه انگلیسی به نام کمک های پزشکی به فلسطینیان (MAP) را تشکیل

دادند. در سال ۱۹۸۷، یاسر عرفات رهبر جنبش آزادی بخش فلسطین (PLO) جایزه "ستاره فلسطین" را که بزرگترین جایزه برای خدمت به مردم فلسطین است به دکتر آنگ سووی چای اعطا کرد. او در سخنرانی اش که در دهم دسامبر ۲۰۰۴ در مسجدی در غرب لندن ایراد کرد، ما را با بعضی از تجربیاتش در لبنان و فلسطین سهیم می کند. تصویر بسیاری از اسلایدهایی که او در سخنرانی اش از آنها استفاده کرده با توضیح مربوط به هر یک در زیر آمده است و شما می توانید آنها را دنبال کنید.

ما از دکتر آنگ سووی چای به خاطر سخنرانی اش تشکر می کنیم. حقوق همه اسلایدها و همچنین مطالب منتخب از کتاب او به نام از بیروت تا بیت المقدس برای دکتر آنگ سووی چای محفوظ است. همچنین دوست داریم از Mehfil-E-Al به خاطر کمک هایشان تشکر کنیم. همه تصاویر اضافی که بخشی از سخنرانی اصلی نبودند داخل علامت [+] آمده است. تمام توضیحات اضافی مربوط به ماست و تنها ما مسئول آن هستیم. من این کتاب را "از بیروت تا بیت المقدس" نامیده ام برای اینکه درون قلبم این آرزوی پر شور و شفع را دارم که یک روز فلسطینیان قادر خواهند بود از اردوگاه های مهاجران در لبنان بازگردند و آرزو می کنم که دوستانم بتوانند به مسجد الاقصا برگردند و مانند نیاکانشان در آنجا به نماز بایستند. این چیزی است که همه آنها می خواهند انجام دهند ولی الآن نمی توانند.

محاصره

در تهاجم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ بیش از سی هزار شهروند لبنانی کشته شدند. محاصره بیروت ۷۰ روز طول کشید و این شهر در معرض رگبار بی رحمانه بمباران ها از طریق هوا، دریا و توپخانه قرار گرفت. بمباران های اسرائیل یکسره هر نقطه ممکن را هدف قرار می داد. عرضه غذا، برق و آب قطع شده بود و بیش از ۵۰۰ هزار نفر از خانه هایشان رانده شده بودند. IDF برآورد کرده است که اسرائیلی ها در حدود ۹۶۰ تن مهمات به منظور تخریب شهر استفاده کرده بودند. بهایی که اسرائیل برای توقف تخریب بیروت طلب می کرد این بود که ۱۴ هزار مبارز سازمان آزادی بخش فلسطین با رها کردن خانواده هایشان، شهر را ترک کنند. قرارداد صلحی که با کمک آمریکا امضا شد امنیت فلسطینیانی را که در اردوگاه ها رها شده بودند تضمین می کرد، قرار بود یک نیروی حافظ صلح چند ملیتی برای حفاظت از آنها اعزام شود.

ادبیات و فرهنگ ۳۸۵
۱۳۸۵
۱۳۸۵
۱۳۸۵

آمریکا در حرفش صادق نبود و سه هفته بعد از تخلیه "ساف" آنها نیروهای چند ملیتی را بیرون بردند و به این ترتیب به اسرائیل در تجاوز به غرب بیروت و قتل عام فلسطینیان در اردوگاه‌ها چراغ سبز نشان دادند.

[۶:۳۰] چنانکه مشاهده می‌کنید اینها نمونه‌هایی از بمب‌هایی



هستند که اسرائیل تعداد زیادی از مردم را با آنها کشته است. [۷:۴۰] سرانجام فرمان آتش بس صادر شد و ما توانستیم راه



خود را از طریق خط سبز به سوی غرب بیروت بازکنیم. این بیروتی بود که من می‌شناختم - بیروتی که در طول هفته‌های قبل در تلویزیون مشاهده می‌کردم - ساختمان‌ها بلوک بلوک بمباران و تخریب شده بود و تنها این بار تصویر واقعی بود، اندازه واقعی، سه

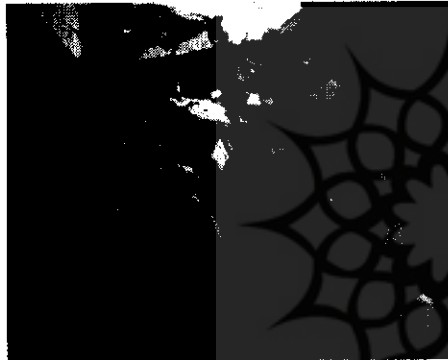
بعدی و وحشتناک.

[۸:۱۰] خط ساحلی شهر زیبای بیروت که به مروراید خاورمیانه



معروف است، به وسیله‌ی قایق‌های توپدار اسرائیلی بمباران و به خرابه تبدیل شده بود.

[۸:۲۰] ولی وحشتناک‌تر تعداد سلاح‌های جدیدی بود که آنها



در لبنان آزمایش کردند، این اولین بار بود که اسرائیلی‌ها بمب‌های فسفوری به کار می‌بردند. به گونه‌ای که وقتی فسفر به کسی می‌خورد برای چندین روز متوالی می‌سوزاند و سپس اگر آن را بشوید حتی سوختگی بیشتر می‌شود و قربانیان به خاطر سوختگی‌های ناشی از فسفر جان می‌سپارند. اما این بمب‌ها از نوع متفاوتی هستند و بمب مکشی (Vacuum bomb) نام دارند. آنچه اتفاق می‌افتد این است که بمب به یک مرکز می‌رود و با حجم زیادی از تی‌ان‌تی تمام ساختمان را به پایین می‌کشد، این ساختمان ۱۱ طبقه‌ای است که مکیده شده و به صورت تلی از خاک درآمده است در حالی که ۲۰۰ نفر در آن مدفون شده‌اند. وقتی که من به آنجا رسیدم و از نزدیک صحنه را دیدم به خود گفتم که کار زیادی از دست یک دکتر بر نمی‌آید و این تجربه‌ای است که باید متواضعانه به ناتوانی خود اعتراف کرد... من نمی‌توانستم هیچ کمکی به مردمی بکنم که تنها در یک مورد بمباران، مدفون و کشته شده بودند.

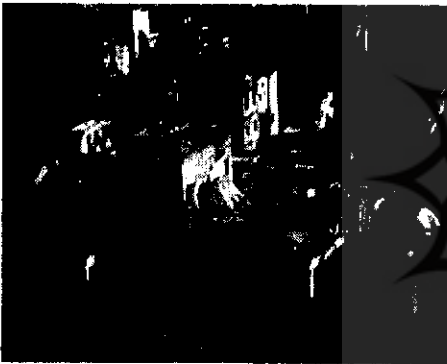
[۱۰:۴۰] پیام خدا حافظی یک فلسطینی که مجبور به ترک بیروت شده بود... ۱۴۰۰۰ فلسطینی [مرد] مجبور شدند در جریان تخلیه لبنان را ترک کنند، به این معنی که ۱۴۰۰۰ خانواده از هم پاشیده شده‌اند، برای اینکه هر یک از خانواده‌ها از مردانش، یا از پدر یا از پسر بزرگتر

صبر و شکیلا

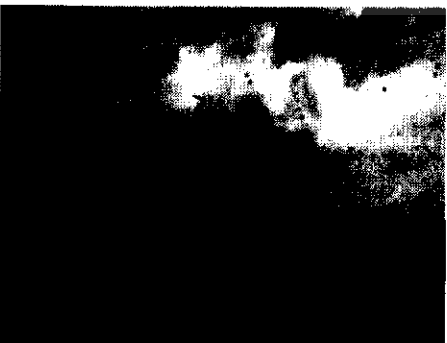
[۱۵:۰۰] بیمارستان غزه به وسیله صلیب سرخ جهانی



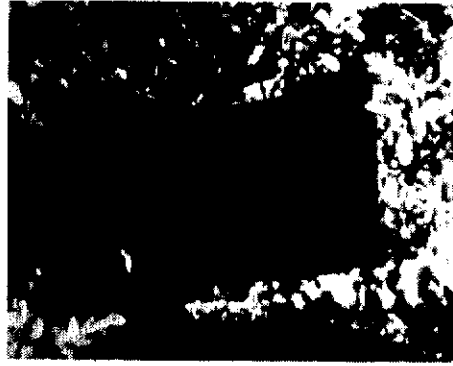
محافظت می شد، با وجود آنکه بیمارستان غزه بمباران شده بود. از این ساختمان ۱۱ طبقه، دو طبقه اش از بین رفته و آسایشگاه پزشکان بمباران شده بود. [۱۵:۲۵] عکسی از طبقه ششم بیمارستان غزه. در زمانی



که انجمن هلال احمر فلسطین ۱۳ درمانگاه و ۹ بیمارستان را اداره می کرد و اسرائیل به طور گزینشی تک تک درمانگاه ها و بیمارستان ها را بمباران و تخریب کرده و در نتیجه بیماران و پزشکان راکشته بود... [۲۰:۳۰] [در پی تخلیه نیروهای سازمان آزادی بخش فلسطین]

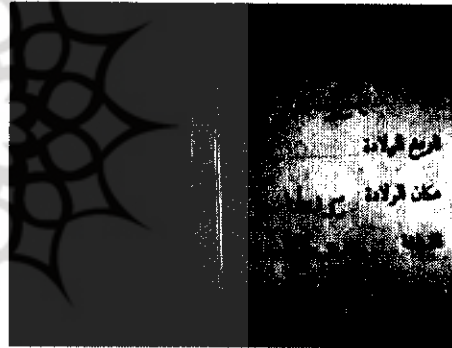


سه هفته صلح بود، سپس ناگهان در ۱۵ سپتامبر یک اتفاق وحشتناک افتاد یعنی نیروهای حافظ صلح جهانی تصمیم گرفتند که برگردند...



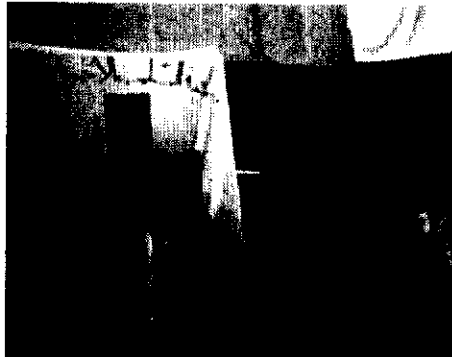
یا هر فرد مهم دیگر، دست کشیده است و زنان با کودکان کم سن و سال و سالمندان بدون هیچ مردی که بتواند از آنها مراقبت کند، پشت سر نهاده شده اند. در فرهنگ خاورمیانه این یک فاجعه است. شما می توانید ۱۴۰۰۰ خانواده را مجسم کنید که از آنها پسر بزرگتر یا پدر خانواده گرفته شده است و آنها مجبور شده اند خانواده را ترک کنند و هرگز برنگردند. این بهایی بود که اسرائیل از ساف مطالبه می کرد تا بمباران ها را متوقف کند.

[۱۲:۴۰] من با حمایت صلیب سرخ جهانی به عضویت



یک گروه فلسطینی به نام انجمن هلال احمر فلسطین پیوستم. این برای من کاملاً یک شوک تکان دهنده فرهنگی بود زیرا من به سازمان هلال احمر که یک سازمان اسلامی است می پیوستم ولی این آغاز یک راه بود، آغاز یک سفر، آغاز مسیری که من در آنجا چیزها آموختم... و این کارت عضویت من در هلال احمر است که برایم بسیار عزیز است...

[۱۳:۱۵] بیمارستان غزه در بیروت، داخل اردوگاه پناهندگان



و هواپیماهای اسرائیلی بر فراز بیروت پرواز کردند و در حدود ۶۰۰- ۵۰۰ تانک اسرائیلی [با تخطی از معاهده صلح] به داخل بیروت به راه افتادند. پیش از این نیز بیروت توسط تانک‌های اسرائیلی محاصره شده بود ولی هرگز اینچنین مورد هجوم قرار نگرفته بود. پیش از این اسرائیلی‌ها بیروت را بمباران هوایی و شهر را محاصره کرده بودند و آب و دارو را بر روی مردم بسته بودند، اما این بار تانک‌ها به داخل شهر می‌آمدند و شما می‌توانید تانک را در حال به توپ بستن شهر ببینید. [عکس] شما می‌توانید مسجد را در جنوب بیروت ببینید. این اولین تویی بود که از سوی یک تانک اسرائیلی شلیک شد و اصابت کرد. آنها از هر طرف شروع به محاصره اردوگاه پناهندگان کردند. تقریباً در اواسط روز بود که دود غلیظ ناشی از حملات توپخانه همه‌جا را پوشانده بود و همه وحشت زده شده بودند و می‌دانستند که هر لحظه ممکن است اتفاق وحشتناکی بیفتد...

ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر به بیمارستان غزه خبر رسید که سربازان اسرائیلی به بیمارستان عکاً (درست واقع در بیرون اردوگاه) حمله کرده‌اند، پرستاران مورد تجاوز و قتل واقع شده‌اند و پزشکان و بیماران به ضرب گلوله از پا در آمده‌اند. برگرفته از صفحات ۵۵ و ۷۹ کتاب "از بیروت تا بیت المقدس".

قتل عام

شبه نظامیان فالانژ دست نشانندگان اسرائیل در لبنان بودند و اعضایشان از میان جامعه مسیحیان مارونی استخدام شده بودند. آنها از اسرائیل حقوق و سلاح می‌گرفتند و توسط اسرائیل آموزش می‌دیدند. آنها ادامه مؤثر IDF به شمار می‌آمدند و معمولاً برای انجام اعمال زشت و کثیف مأموریت می‌یافتند.

پس از اشغال غرب بیروت توسط ارتش شارون و بستن تمام راه‌های فرار اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی، شارون دستور ورود فالانژها را صادر کرد. فرمان رسمی شارون چنین بود: "به منظور انجام عملیات در اردوگاه‌ها فالانژها باید به داخل اعزام شوند."

با توجه به اینکه اردوگاه‌ها مملو از شهروندان بی‌سلاح بودند و بیشتر آنها را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند، تنها حدود ۱۵۰ شبه نظامی فالانژ اعزام شدند. از اظهارات بازماندگان چنین بر می‌آید که هم اسرائیلی‌ها و هم مزدوران فالانژشان وارد اردوگاه‌ها شده و در قتل عام شرکت کرده بودند.

اسرائیلی‌ها عملیات را از پاسگاه مقدمشان که یک ساختمان ۶ طبقه مشرف به اردوگاه‌ها بود نظارت می‌کردند. آنها از آنجا سربازانشان را پشتیبانی لجستیکی می‌کردند و دستورات لازم را با بی‌سیم به آنها مخابره می‌کردند. آنها نگران آن بودند که گزارش کشتاری که در جریان بود به بیرون درز کند و بنابراین به سربازان خود دستور داده بودند که در تمام طول شب به کشتار ادامه دهند و برای تسهیل این کار در طول شب آسمان را با منورها روشن نگاه داشته بودند. قصد آنها این بود که قبل از وارد آمدن فشارهای بین‌المللی برای توقف عملیات، در اسرع وقت هر چه بیشتر از فلسطینی‌ها را به قتل برسانند. بیش از

۳۰۰۰ پیرمرد و زن و کودک به قتل رسیدند. اقدام بعدی مدفون کردن سریع شواهد بود و بنابر این اسرائیلی‌ها بولدوزرها را به محل عملیات اعزام کردند. اجساد را در خانه‌ها انباشتند و خانه‌ها را تخریب کردند تا به این ترتیب گورهای جمعی درست کنند. یک گور جمعی از این نوع یک هزار جسد را در خود جای می‌داد. [۲۲:۲۰] سحرگاه صبح روز بعد و پس از وقت نماز، زنان به سر



چاه و محل‌های برداشتن آب رفتند تا برای خانواده هایشان آب بیاورند و درست همانجا هدف تیراندازی قرار گرفتند که برخی از آنان کشته شدند. [عکس] این اولین زنی بود که وارد شد در حالی که آنجش صدمه دیده بود و این عکس را دیولوزی او بود. [۲۲:۴۰] و به دنبال او افراد زیادی در خانه هایشان هدف

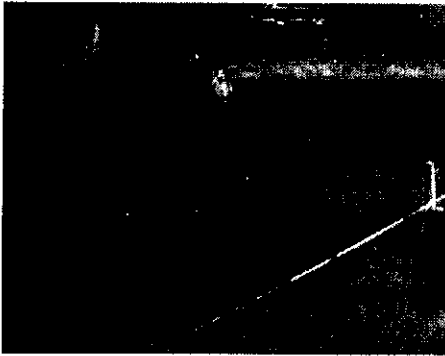


گلوله قرار گرفته و به بیمارستان آورده شدند که بسیاری از آنها در محل نگهداری مردگان در بیمارستان جان سپردند. آنها به هیچ وجه تروریست نبودند. [عکس] این پیرمردی بود که در مجاورت بیمارستان زندگی می‌کرد و من او را به خوبی می‌شناختم ولی آنها او را کشتند.

[۲۳:۰۰] کودکان کم سن و سالی مثل این [عکس در صفحه بعد] بی هیچ دلیلی به ضرب گلوله می‌مردند.

اهدای زندگی

در اتاق عمل زن و کودکی را عمل کردم. زن به ضرب گلوله از ناحیه شکم زخمی شده بود و عمل حساسی داشت. عمل دشواری بود زیرا مجبور بودم یک سوم کبد او را بردارم و روده کوچک و بزرگش را که بریده شده بودند به هم وصل کنم. او به

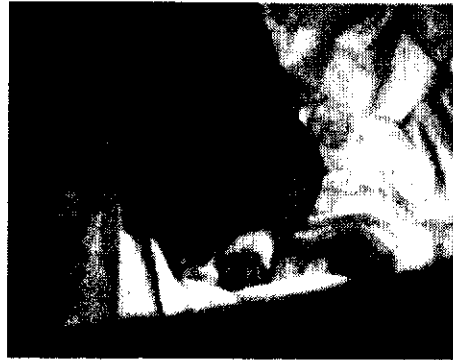


فکر می کردیم که اگر ما آنجا را ترک کنیم چه بسا آنها برگردند و بیماران ما را بکشند. ولی در عین حال می دانستیم که با مسلسل نمی توان گفت و گو کرد و به زور به بیرون رانده شدیم. به محض اینکه از بیمارستان بیرون آمدم گروه های زنان و مردان و کودکانی را دیدم که همگی با سربازان محاصره شده بودند و وقتی از کنارشان رد می شدم زنی کوشید کودکش را به من بدهد ولی این کار مجاز نبود و او مجبور شد کودک را پس بگیرد و می ترسم بدترین اتفاق برایشان افتاده باشد زیرا چندین روز بعد برگشتم و به جست و جوی مادر و کودک پرداختم ولی هیچ یک را نیافتم. [۲۵:۳۰] برای اولین بار از اتاق عمل واقع در زیرزمین بیرون



آمدیم و حال می دیدیم که چه اتفاق افتاده است یعنی در حالی که ما در حال عمل بودیم و می کوشیدیم جان عده ای اندکی را نجات دهیم، مردم اردوگاه ها قتل عام می شدند و اجسادشان می گندید. کشتن کافی نبود

روبه روشن شدن با واقعیت بسیار دردناک بود... افراد علاوه بر کشته



تدریج به هوش می آمد که کودک را از اتاق ریکاورتی (بهبود) برگرداندند. به سرعت برگشتم تا هر دو را ببینم و به پرستاران بخش مراقبت های ویژه سفارش کنم که به هر دو خون تزریق کنند. به من گفتند کیسه خونی که در حال تزریق آن به زن هستند آخرین کیسه است. کودک با انفجار نارنجکی که به میان گروهی از کودکان خردسال پرتاب شده بود زخمی گشته بود. او به خاطر بریده شدن شریان طحالی اش مقدار زیادی خون از دست داده بود ولی با این حال پس از عمل وضعیت کنترل شده ای داشت. هر دو به خون نیاز داشتند و گروه خونی هر دو یکسان بود. زن فلسطینی که با شنیدن گفتگوی پرستاران با من از موضوع مطلع شده بود از ما خواست که خون را به جای او به کودک تزریق کنیم. آنگاه تقاضای مسکن کرد و کمی پس از آن جان سپرد.

برگرفته از صفحه ۶۱ کتاب "از بیروت تا بیت المقدس" [۲۳:۰۵] پرستاران خود من هم هدف گلوله قرار گرفتند و تا



غروب روز بعد کل بیمارستان مملو از افرادی - حدود ۳۰۰۰ نفر - بود که به بیمارستان سرازیر شده بودند. آنها می گفتند افراد مسلح وارد خانه های مردم در اردوگاه ها شده و کل خانواده ها را به گلوله بسته بودند. آنها به شدت وحشت زده بودند و امیدوار بودند که با اقامت در بیمارستان هر جور هست به خاطر پزشکان خارجی و حضور ناظران صلیب سرخ مورد حفاظت قرار خواهند گرفت ولی البته این گمان درست نبود...

[۲۴:۳۰] در هجدهم سپتامبر [۷۲ ساعت قبل از کشتار] یک تانک به داخل آمد و با تهدید اسلحه همه خارجی ها را از بیمارستان بیرون کرد. در آن زمان ما بسیار نگران بودیم زیرا

شدن به ضرب گلوله، قبل از کشته شدن شکنجه هم می شدند. آنها را وحشیانه کتک می زدند، به اندام هایشان سیم های الکتریکی می بستند، چشم هایشان را در می آوردند، به زنان اغلب بیش از یک بار تجاوز می کردند و کودکان را زنده زنده با دینامیت منفجر

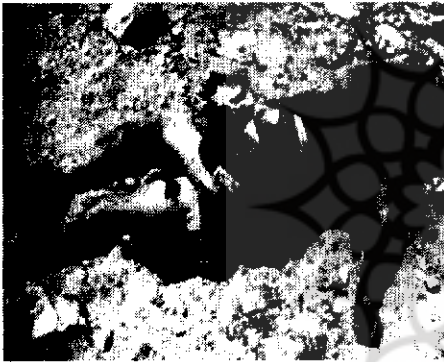


یک مادر در حال جان کندن - کودکش بی رحمانه قتل عام شده اند



بیرمردی که قبل از کشته شدن شکنجه شده و چشمانش در آمده بود

می کردند. به بدن های شکسته شده نگاه کردم و با خود فکر کردم. آنهایی که به سرعت کشته شده بودند خوشبخت بودند. برگرفته از صفحه ۶ کتاب "از بیروت تا بیت المقدس" [۲۶:۴۵] خانه هایی که مردم قصد بازسازی آنها را داشتند تخریب می شدند. اگر شما به این خانه ها نگاه کنید متوجه خواهید شد که رنگ آنها هنوز خشک نشده است یعنی آنها به تازگی رنگ شده اند و شاید هنوز رنگشان خشک نشده است و اگر شما به آن سوی دیوارهای شکسته بروید خانواده های در هم شکسته را



این کودک به چه جرمی کشته شده است؟



مرکز جنین پس از کشتار اخیر اسرائیل کل خیابان ها ناپدید شده اند یعنی تخریب و با خاک یکسان شده و زیر پاره سنگ ها دفن شده اند. ارتفاع تل پاره سنگ ها چنان بالاست که طبقات پایین ساختمان ها که هنوز دست نخورده اند زیر پاره سنگ ها ناپدید شده اند.



خواهید دید. خواهید دید هیچ کس را زنده باقی نگذاشته اند، غذاها نیم خورده باقی مانده اند، اثاث خانه نیم شکسته است، افراد همه رفته اند، دفن شده در گورهای جمعی.

اینها گورهای جمعی هستند. شما می توانید جای چرخ های تانک ها را مشاهده کنید. آنها به تازگی گورهای کم عمقی کنده و همه اجساد را در سنگ و آجر دفن کرده اند. آنها به تازگی تمامی خانه ها را با بولدوزر تخریب کرده اند. در واقع اگر اهل تماشای تلویزیون هستید بسیار مانند تخریب اخیر جنین [پایین] در فلسطین است، اما در مقیاسی بزرگتر. حدود ۳۰۰۰ نفر در این سه روز کشته شدند و

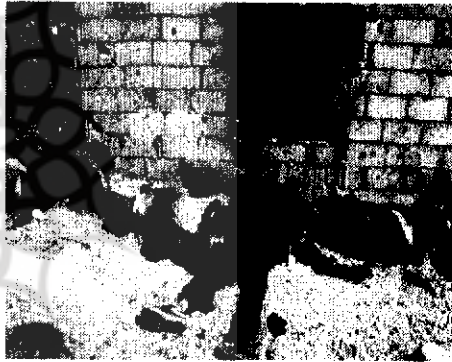
تنها در این گور جمعی ۱۰۰۰ جسد دفن شده اند.

کل خیابان ها ناپدید شده اند یعنی تخریب و با خاک یکسان شده

وزیر پاره سنگ‌ها دفن شده‌اند. ارتفاع تل پاره سنگ‌ها چنان بالاست که طبقات پایین ساختمان‌ها که هنوز دست نخورده‌اند زیر پاره سنگ‌ها ناپدید شده‌اند.



[۲۸:۱۰] کودکان یتیم همه جا یافت می‌شوند و همین‌که گشتی در اطراف برزید کودکان را خواهید دید که با پوکه‌های فشنگ در دست در جلوی دیوارها ایستاده‌اند، همان جایی که خانواده‌هایشان



خانواده‌هایی که در بیرون خانه‌هایشان به صف شده و اعدام شده‌اند

به صف شده و به قتل رسیده‌اند.

[۲۸:۳۵] کودکان بدون خانه. آنها برای زمستان آینده هیچ



بازماندگان 'خوشبخت' که اکنون پتیمان بی‌خانه شده‌اند

سرپناهی ندارند.

[۲۸:۴۵] می‌خواهم درباره این خانواده با شما صحبت کنم زیرا این یک نمونه دردناک از بقیه موارد است. این خانواده اهل روستایی در نزدیکی بیت المقدس بودند. روستایشان به کلی نیست شده است و دیگر وجود ندارد. وقتی اسرائیل شکل گرفت آنها خود را در جنوب لبنان یافتند. جنوب لبنان بمباران شد و لذا این خانواده خود را در اردوگاه دیگری به نام تل زعتر در شرق بیروت یافتند. در ۱۹۷۸ تل زعتر قتل عام شده و ۳۰۰۰ نفر کشته شدند. در نتیجه این خانواده از تل زعتر گریختند و خود را در اردوگاه شتیلا یافتند. وقتی تخلیه



صورت گرفت این خانواده دیگر به تنگ آمده بودند و گفتند که می‌خواهند همان جا بمانند و بنابراین در اردوگاه شتیلا باقی ماندند. سپس قتل عام آمد و از کل خانواده ۲۷ نفر کشته شدند!

[۳۰:۱۰] این منیر است، در آن زمان منیر تنها ۹ سال داشت. منیر به همراه ۲۷ تن از اعضای خانواده‌اش سه بار به



گلوله بسته شد. و همین‌که اجساد مرده روی او افتادند، او از حال رفت. که در واقع شانس داشت زیرا افراد مسلح فکر کردند که او مرده است و او را به حال خود رها کردند. پس از ترک آنها دوستانش آمدند و او را به بیمارستان بردند.

[۳۰:۵۰] به دیدن هاجر مادر بزرگ منیر رفتیم. در آن زمان مادر بزرگش در جنوب لبنان بود و زن ۷۲ ساله وقتی شنید که در شتیلا قتل عام صورت گرفته است بسیار نگران شد و بنابراین ۲۰ کیلومتر راه را تمام طول راه از جنوب لبنان تا اردوگاه شتیلا را پیاده طی کرد. وقتی به آنجا رسید فهمید که خانواده‌اش نابود شده‌اند. هاجر

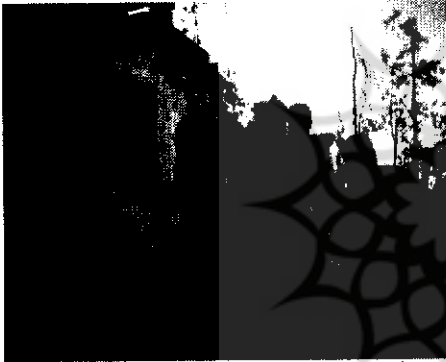


کلاغ بد خبر! لطفاً به من بگو،
 چه کسی جای مرا به تو نشان داد؟
 ای حمل‌کنندگان تابوت‌ها، لطفاً کمی آرام‌تر بروید
 تا بتوانم پاره‌های جگرم را یک بار دیگر ببینم
 خدای من! لطفاً صبر کن، فقط صبر کن و ارادتم‌ت‌ها را تحقق خواهد یافت.

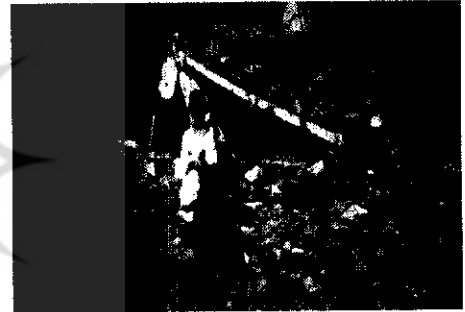


مشغول عزاداری برای خانواده‌اش بود ولی من به داخل خانه‌اش
 رفتم زیرا او مادر بزرگ منیر بود و از او پرسیدم: هاجر چه چیزی
 برای گفتن داری؟ آنگاه او ناگهان شروع کرد و این همه سخن را به
 عربی به من گفت:

چه چیزی برای گفتن باقی مانده است؟ هیچ چیز برای گفتن باقی
 نمانده است. گل‌های ما هنوز می‌شکفند و نارنج‌هایمان
 عطر آگین‌اند، گنجشک‌انمان طبق معمول آواز می‌خوانند، اما هیچ
 جا نشانی از کودکانم نمی‌یابم.



چقدر رشک می‌برم به شما که وقتی کودکانم می‌مردند در
 این اطراف بودید. گذاشتید آنها تشنه جان سپرند؟
 یا لطف کردید و آبی به آنها دادید؟



بیروت! تو هر چه را داشتیم از من گرفتی،
 و تو آخرین زندگی مهم مرا از من گرفتی،
 قلب من مرده در خیابان‌های افتاده است.



زندگی، زندگی برای ما به چه شباهت دارد؟
 دل‌هایمان مرده‌اند و اشکانمان خشکیده‌اند
 برای همه مردان و زنانی که به خاک افتاده‌اند.



پسر خوب و جوان من، ابو‌زهیر،
 در خاک تو بیرحمانه از ریشه‌هایش بریده شد.
 ابو‌زهیر! تو که با کلاشینکفی در دست راه خود را از تل زعتر
 گشودی تا مرا در شتیلا ملاقات کنی،
 چطور شد تو را همچون یک گوسفند سر بریدند؟
 چه دارم که بگویم؟

ای خدای متعال به ما صبر بده،
و به کودکانمان نیز - بگذار عشق ما فانوسی در راه تو باشد
و تو ای خدای راه مقدس را به من نشان بده.
خانم دکتر، لطفاً از اینجا برو -

تو همه زخم هایمان را باز کردی
ما بسیار خسته و درمانده هستیم، دیگر چه چیزی برای گفتن هست؟
[۳۵:۱۰] هر روز به اردوگاه های پناهندگان بازمی گردم - به



بیمارستان، و با پای پیاده بالا و پایین می رویم. هر بار یک گور جمعی
جدیدی می یابیم و اجساد می یابیم و گاهی اوقات، در باره کتبر
سخن می گویم، می بینیم که اجساد فاسد شده اند و بوی تعفن
دهشتناکی به مشام می رسد. حتی اجساد را هم تشخیص نمی توان
داد و معمولاً کارت شناسایی یا تکه جواهری یا چیزی شبیه آن پیدا
می کنیم، و خانواده ها اجساد را تشخیص می دهند و آنها را با خود
برده دفن می کنند و آنگاه گریه و زاری سر می دهند.



زنان و کودکان وحشت زده را در یک کامیون از آنجا دور می کنند
(تصویر توسط یک عکاس دانمارکی گرفته شده است - بی
بی سی "متهم" ۲۰۰۱)
ورزشگاه

به سوی استادیوم ورزشی قدم زدیم. پیش از این توان دیدن از
این منطقه را نیافته بودم. هنگام غروب مهیب به نظر می رسید. در
اینجا مردم کشته شده بودند، در اینجا مردم زیر خاک مدفون
شده بودند: به نظر می رسید صدایشان را می شنوم که سوگوارانه در
زمین خشک و بایر منعکس می شود. این مکان در طول محاصره،

بی وقفه با هواپیماهای اسرائیلی کوبیده شده بود. این محل در طی
قتل عام توسط اسرائیلی ها اشغال شده بود، و افراد اردوگاه به من
گفتند که اسرائیلی ها کامیون های پر از مردان، زنان و کودکان را
به استادیوم برده اند و بسیاری از آنها "ناپدید" شده اند.

جسد کودکی که زمانی او را درمان کرده بودم در ۱۸ سپتامبر
یعنی روز قتل عام در استادیوم پیدا شده بود. او نیز در کنار سایر
کودکان خردسال با پرتاب نارنجک به میانشان منفجر شده بود.
در سراسر استادیوم لباس می دیدم که بیشترشان لباس های
زنانه بود. بازماندگان خشمگین به من گفتند که سر بازان شمار
زیادی از زنان را به صورت گروهی مجبور به کندن لباس کردند
و قبل از کشتن به آنها تجاوز نمودند.

برگرفته از صفحه ۹۰ کتاب "از بیروت تا بیت المقدس"
[۳۵:۴۰] یک روز اتفاق خوبی افتاد، این پسر که درست قبل از
قتل عام او را درمان کرده بودم متوجه من شد. محمود کوچولو نزدیک
آمد و مرا در آغوش گرفت و گفت: "دکتر سووی (Dr Swee) ا دکتر



سووی!" و من گفتم: "اوه محمود!"، او گفت: "ما دیدیم که سر بازان
شما خار جیان را با خود به ساختمان سازمان ملل می برند و آنجا آنها
همه را کشتند بنابراین این فکر کردم شما مرده اید." به هر حال خیلی
خوشحال شد و شروع کرد به گریه کردن، و فهمیدم که محمود بیچاره
خانواده اش را از دست داده است - حالا دیگر او یتیم شده بود.
[۳۶:۱۵] و ناگهان تعداد زیادی کودک فلسطینی از هر جا



اطراف مرا گرفتند، و دخترکی گفت: "خانم دکتر می توانید از ما عکس

آرشیو است و سرداد ۱۳۸۵
آرشیو است و سرداد ۱۳۸۵

رنجمنان می دهد ولی ما هیچ کس را نمی توانیم از خدمات پزشکی محروم کنیم. ما انجمن هلال احمر فلسطین هستیم و اصول ما ایجاب می کند که بدون تبعیض به همگان خدمات پزشکی ارائه دهیم، حتی به دشمنانمان.

برگرفته از صفحه ۹۲ کتاب دکتر آنگ سووی چای به نام "از بیروت تا بیت المقدس".
[۳۹:۱۰] هنوز چند ماه از شکل گیری مرکزمان [برای کمک های



پزشکی به فلسطینیان] نگذشته بود که به فلسطینی ها حمله کردند. این یک حمله دیگر به اردوگاه بود و بسیاری از دوستانم کشته شدند. این بار آنها تحت محاصره بودند و لذا مجبور بودند اجساد را در مسجد دفن کنند. یعنی آنها هیچ جایی نداشتند که شهدا را دفن کنند.
[۳۹:۴۰] بیمارستان غزه سوخته بود و مراقبت از بیماران مشکل



بود. ما مجبور بودیم عمل ها را بدون ماسک، بدون دستکش و بدون برق و ... انجام دهیم.
[۴۰:۰۰] این پیرزن ۸۲ ساله آلمانی است و تنها کاری که



بگیرید؟" گفتیم: "البته که می گیرم." ادامه داد: "شما باید الان از ما عکس بگیرید چون اکنون اردوگاه شتیلا وجود دارد اما فردا ممکن است اردوگاه تخریب شود و دیگر شتیلا در کار نخواهد بود، ولی حداقل امروز ما اینجا هستیم و شما می توانید از ما عکس بگیرید و این اردوگاه را به دوستانتان در سراسر جهان نشان بدهید و به آنها نشان بدهید که ما کودکان شتیلا هستیم." و به محض اینکه شروع کردم به زوم کردن دوربین، آنها دستانشان را بالا بردند و با دستان خود علامت پیروزی را نشان دادند و گفتند: "و ما نمی ترسیم." این عکس در اکتبر ۱۹۸۲ گرفته شده است و از آن زمان تاکنون من بارها به لبنان سفر کرده ام و هر بار که به آنجا بر می گردم یک کپی از این عکس ها را با خودم به آنجا می برم با این امید که آنها را پیدا خواهم کرد و البته دیگر هرگز هیچ یک از این کودکان را نیافتم. ولی حالا که به گذشته نگاه می کنم متوجه می شوم که آنها از من نخواستند که عکس ها را به آنها برگردانم بلکه گفتند عکس ها را ببر و به کل دنیا نشان بده، و به کل دنیا نشان بده که چگونه کودکان فلسطینی اردوگاه شتیلا نمی ترسیدند. بنابراین اکنون این عکس ها را به شما نشان می دهم.



دلسوزی فلسطینی ها

پس از قتل عام، برخی از همان سربازانی که در کشتار شرکت کرده بودند در میان حیرت همگان برای معالجه به بیمارستان آورده شدند. آنها شش سرباز بودند که هنگام دستگیری فلسطینیان در اردوگاه از سقف یکی از خانه ها به پایین افتاده بودند. واکنش طبیعی این بود که از پذیرش آنها اجتناب شود ولی قبل از اینکه دکتر سووی بتواند اقدام به این کار کند، مقام فلسطینی مداخله کرد:

... با صدای بلند به آنها گفتم که هیچ دکتری در دسترس نیست. به راحتی می توانستم کاری کنم که حرف مرا باور کنند زیرا آنها فکر می کردند من یک پرستار معمولی آسیایی هستم. در همین حین احساس کردم یک نفر رو پوش سفیدم را می کشد. دیدم عزیزه مدیر بیمارستان است. او خواست که خصوصی با من حرف بزند. او گفت: "خواهش می کنم سووی شما باید این افراد را درمان کنید. می دانم که در ذهنتان چه می گذرد. ولی باور کنید خانواده من خیلی دچار رنج و عذاب شده اند و من از شما می خواهم این کار را به خاطر ما انجام دهید. ما را مجبور به ترک بیت المقدس کردند، سپس نوبت به محاصره رسید و بعد قتل عام از راه رسید. همه این زخم ها هنوز

غزه و کرانه غریبی تصمیم گرفته بودند که با اشغالگری مخالفت کنند و علیه اشغالگران اسرائیلی به پا خیزند.

اولین انتفاضه

[۴۲:۴۰] اینها زنان و کودکان غزه هستند. آنها در برابر تانک‌های اسرائیلی تظاهرات می‌کنند. حالا جرأت زیادی می‌خواهد که کسی در برابر تانک‌های اسرائیلی بایستد زیرا تانک‌ها به راحتی می‌توانند

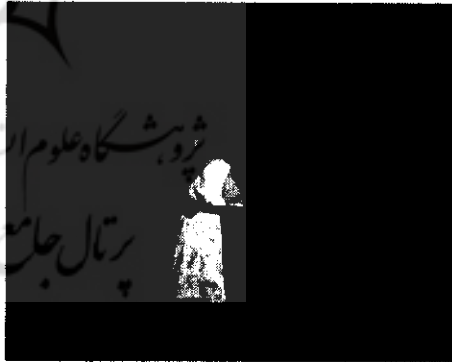
می‌خواست انجام دهد این بود که این کامیون را بردارد و به همه گوشه و کنار اردوگاه‌های پناهندگان برود و به مردم آواره شیر ... بدهد. کودکان او را دوست دارند و نام او ریتا است بنابراین این کودکان او را مامان ریتا (Mama Rita) صدا می‌زنند و گاهی نیز او را مامان شیر می‌خوانند یعنی مادری که شیر می‌دهد.

[۴۱:۰۰] در سال ۱۹۸۷ ما هنوز در شتیلا کار می‌کردیم، ولی



همه آنها را به توپ بسته بکشند ولی آنها نمی‌ترسند. لذا این یک لحظه بسیار خاص است که می‌بینیم مردم عادی علیه یک نیروی نظامی عظیم ایستاده‌اند. فکر می‌کنم ارتش اسرائیل از نظر تسلیحات و قدرت نظامی چهارمین ارتش بزرگ در جهان است. [۴۳:۲۰] این یک پناهنده فلسطینی است که در اردوگاه جبلیه زندگی می‌کند ولی در آن روز ابو محمد مرا به این کپه سنگی برد. قبلاً اینجا خانه پدر بزرگ و مادر بزرگ او بود. اسرائیلی‌ها

اردوگاه شتیلا اکنون به این صورت تبدیل شده است [عکس]. سال ۱۹۸۷ ضمناً برای سازمان ملل سال بین‌المللی پناهندگان نیز بود و لذا در این سال صدها قطعنامه تصویب شد مبنی بر اینکه همه حق مسکن دارند ولی این حق فلسطینیان را شامل نمی‌شد. اردوگاه‌های پناهندگان تخریب شدند و کسی آنها را بازسازی نکرد. ولی مردم هنوز در آنها زندگی می‌کردند و وقتی باران آمد به کلی فروریختند و ناگزیر همه فلسطینیان را منتقل کردند به ... [به زیر نگاه کنید] [۴۱:۴۰] ... جان پناه‌هایی نظیر این مورد، که همه از هم جدا



آمدند و آن را با دینامیت منفجر کردند و آنها را ممنوعه کردند بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند برود و در آنجا زندگی کند یا آن را بازسازی کند. حالا جالب این است که قبلاً در گرداگرد آن درخت کاشته بودند و هر سال میلیون‌ها زائر آمریکایی از این زمین مقدس دیدار می‌کردند و به درختانی نگاه می‌کردند که اسرائیل کاشته بود ولی تنها انتفاضه بود که برخی از آنها را وادار می‌کند به ساختمانی که توسط بولدوزر با خاک یکسان شده است و به توده سنگ و آجر و خانه‌هایی نگاه کنند که تخریب شده‌اند تا بتوانند دوباره درخت بکارند...

شده‌اند. لذا اینها ساختمان‌های متروکه هستند و سازمان ملل تنها کاری که می‌کند نصب چند پرده است و در کمتر از یک سال پرده‌ها تبدیل به یک خانواده می‌شوند. بنابراین دور تکرار می‌شود: از مردمی که در فلسطین بودند به چادرها در لبنان و سپس چادرهایشان را به شهر تبدیل کردند، بعد شهرها تخریب شدند و حالا فرزندانشان بار دیگر برگشته‌اند و در این نوع جان پناه‌ها زندگی می‌کنند، عبوس و افسرده و بدون هیچ‌گونه آینده. با این همه در سال ۱۹۸۷ در یکی از همین جان پناه‌ها بود که از اولین انتفاضه فلسطینی با خبر شدیم. این اولین قیام بود. فلسطینیان سرزمین‌های اشغالی در

ادبیات و فرهنگ ۱۳۸۵
آثار ایرانی

شکستن استخوان‌ها

در زمان انتفاضه اول همه مردم جهان تصاویر سربازان اسرائیلی را در حال کتک زدن زندانیان کم سن و سال فلسطینی، شکستن استخوان‌های آنها با قطعه سنگ‌های بزرگ، قنடை تفنگ‌ها و میله‌های آهنی مشاهده کردند. رابین وزیر دفاع اسرائیل در گفت‌وگویی با رادیو ارتش اسرائیل گفت به سربازانش دستور داده است که استخوان‌های فلسطینیانی را که سنگ پرتاب می‌کنند بشکنند. (شرم آور است که رسانه‌های جمعی پس از این واقعه چهره این جنایتکار جنگی را



بازسازی و او را به عنوان بانی صلح معرفی کرده‌اند).

سیاست عمدی شکستن دست و پای فلسطینی‌ها به این معنی بود که آنها تا مدت‌ها لنگ و فلج خواهند بود. یک عضو شکسته به راحتی ماه‌ها طول می‌کشد تا التیام یابد و بعد از آن یک زمان طولانی دیگر هم لازم است تا بار دیگر وضعیت یک عضو سالم و فعال را پیدا کنند. من به عنوان یک ارتوپد یا جراح استخوان می‌دانم که هیچ راهی برای تسریع روند التیام استخوان وجود ندارد. اگر هر چهار دست و پای انسان بشکند در این صورت شخص مصدوم تا یک سال کاملاً از کار خواهد افتاد. در ضمن اگر او تنها نان‌آور خانه باشد، خانواده‌اش گرسنه خواهند ماند.



برگرفته از صفحات ۲۸۸-۲۸۷ کتاب "از بیروت تا بیت المقدس". سربازان اسرائیلی استخوان‌های محمد ۸ ساله را در هم شکستند تا او را از برداشتن یک سنگ باز دارند. برادر ۳ ساله دوستش حسن (سمت راست) را هم به شدت کتک زدند و در نتیجه به شکستن

استخوان‌هایش منجر شد. [بیمارستان الاهلی غزه، برگرفته از فیلم مستند بی بی سی با نام "زندگی تحت اشغال" که در سال ۱۹۸۹ نشان داده شد.] در یک نظرسنجی که توسط برنامه‌ی سلامت روانی جامعه غزه صورت گرفت مشخص شد که از هر ۲۲ کودک فلسطینی یک نفر (۴٪/۵) توسط (IDF (Israel Defense Force) شکستگی استخوان پیدا کرده‌اند (۲۷۷۹ کودک در این نظرسنجی شرکت کردند). در زمان انتفاضه اول، من در سمت جراح مشاور سازمان ملل در بیمارستان الاهلی غزه خدمت می‌کردم و بسیاری از این مجروحان را درمان کردم. محوطه بیمارستان اغلب از سوی سربازان در حال تعقیب جوانان فلسطینی مورد یورش واقع می‌شد؛ سربازان اسرائیلی تا دندان مسلح به بخش زنان و زایمان حمله می‌کردند و زنان در حال زایمان را مورد اهانت قرار می‌دادند. بیمارانی که روی میز عمل من خوابیده بودند تهدید می‌شدند. یک تیم کاری تلویزیون بی بی سی برنامه مستند "زندگی تحت اشغال" را فیلمبرداری کردند که در آن تصویر برخی از مادر در حال کار در این شرایط غیر قابل تحمل به نمایش گذاشته شده است. آقایی که پرستار من بود [و در حال درمان محمد در عکس فوق دیده می‌شود] پس از این فیلم مستند دو سال زندانی شد. ارتش ادامه اقامت من در غزه را غیر قابل قبول دانست و چندین سال طول کشید تا توانستم به آنجا برگردم. برگرفته از صفحه ۳۰۷ کتاب دکتر آنگ سووی جای با نام "از بیروت تا بیت المقدس".

[۲۵:۲۰] این داخل بیت المقدس - اشغالی - است، جایی که سربازان اسرائیلی می‌توانند هر کسی را به شدت کتک بزنند یا هر کسی را لخت کنند یا هر کسی را دستگیر کنند.



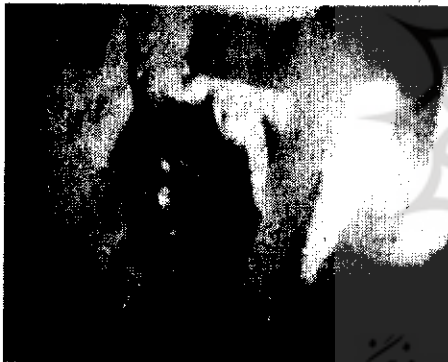
ترس در کار نیست

این مادر دلواپس فلسطینی مجبور بود نزد نیروهای امنیتی اسرائیل برود و خواستار رهایی پسر نه ساله‌اش شود که به خاطر پرتاب سنگ دستگیر شده بود. چند وقت قبل اسرائیلی‌ها پدر او را بازداشت کرده بودند و هنوز در لیست افراد تحت تعقیب قرار داشت. بنابراین پدر او نمی‌توانست به دنبال پسرش برود و مجبور بود همسرش را به جای خود بفرستد. این زن یک معلم بود. اسرائیلی‌ها به او گفتند، "تو یک معلم هستی. تو نباید به پسر نه ساله‌ات نفرت بیاموزی." او پاسخ داد، "یک پسر نه ساله نباید از هیچ‌کس متنفر باشد. این اشغالگری است که به او یاد داد از سربازان متنفر باشد، تنفر را من به او یاد ندادم. به اشغال پایان دهید و اجازه دهید پسرم عشق به مردم شما را یاد گیرد." کودکان فلسطینی در همه جا ظاهر می‌شدند و دستان کوچک خود را

[۴۶:۳۰] گلوله لاستیکی در واقع فلزی است نه لاستیکی. من یک بار پوشش لاستیکی یکی از این گلوله‌ها را بیرون آوردم و فلز سفت آن



را مشاهده نمودم. اگر این نوع گلوله را مستقیم به هدف بزنی می‌تواند واقعا آدم را بکشد. گاز اشک آور را هم اگر به جای پرجمعیتی مثل این مورد پرتاب کنند و جایی برای فرار نباشد می‌تواند شمار بسیاری را بکشد. [۴۶:۵۰] این افراد [نظیر کودکی که در زیر نشان داده شده است] مورد اصابت گلوله‌های لاستیکی قرار گرفته‌اند. عکس‌های رادیولوژی نشان دهنده گلوله‌های فلزی در سر قربانیان بودند. [۴۹:۱۰] رسانه‌های مادر غرب از صلح سخن می‌گویند ولی آنها مؤلفه



اصلی صلح را که عدالت است فراموش کرده‌اند. من از مدت‌ها پیش از این مسئله آگاهی داشتم. صلح این بود، لبنان ۱۹۸۲. پس از تجاوز اسرائیل به لبنان ۵ طرح مطرح شد ولی همه آنها به شکست انجامیدند زیرا هیچ یک از طرح‌های صلح از عدالت حرفی به میان نیاوردند. و امروز باز همان



افراد از صلح دم می‌زنند. نقشه‌راه و نظایر آن. ولی کدام یک از آنان از عدالت سخن می‌گویند؟ بی‌تردید بدون عدالت صلحی در کار نخواهد بود...

به نشانه‌ی پیروزی بالا می‌بردند. این کودکان از هیچ چیز نمی‌ترسیدند. اسرائیلی‌ها یک پسر بچسه ساله را به خاطر پرتاب سنگ دستگیر کردند و با تهدید به او گفتند: تو هنوز سه سال داری و خودت نمی‌دانی که چطور به ما سنگ پرت کنی. این را حتماً کسی به تو آموخته است. به ما بگو کی به تو یاد داده، وگرنه... "پسرک پاسخ داد، "برادرم." دیگر همه چیز تمام شد. سر بزازان تاندان مسلح کودک نوپا را برداشتند و به خانه‌اش هجوم آوردند تا برادرش را پیدا کنند. او را در گوشه‌ای در حال بازی یافتند. او فقط یک سال بزرگتر از برادر نوپای خود بود!

مایک هولمس (Mike Holmes) عضو اسکاتلندی MAP حوادث فوق را پس از اولین سفرش به مناطق اشغالی در اوایل سال ۱۹۸۸ (در زمان انتفاضه‌ی اول) شرح داده است. برگرفته از صفحات ۲۸۸-۲۸۷ کتاب "از بیروت تا بیت المقدس".

[۴۵:۳۵] مقررات منع رفت و آمد. سیم‌های خرداری که اطراف همه روستاها را سراسر مسدود کرده‌اند و روستائیان را از هرگونه حق ترک روستا محروم می‌کنند. حتی پنجره‌ها را هم برای روزهای پایبی قفل می‌کنند. اعلام منع رفت و آمد در یک روستا هیچ نیازی به دلیل ندارد. کافی است مقررات منع را اعلام کنند و بلافاصله همه به زور به خانه‌هایشان رانده می‌شوند. آنها حق ندارند به بیرون نگاه کنند، کودکان حق ندارند بخندند و بعد اسرائیلی‌ها به راحتی وارد خانه‌ها می‌شوند و



هر که را بخواهند دستگیر می‌کنند یا خانه‌ای را ویران می‌کنند یعنی منفجر می‌کنند. این است معنای مقررات منع رفت و آمد.

[۴۶:۰۵] وقتی که آنها از گلوله لاستیکی، گلوله پلاستیکی و گاز اشک آور صحبت می‌کنند به این معنی است که همه اینها وسیله‌ای برای کشتن



هستند! ولی امروزه اسرائیلی‌ها حتی اینها را هم به کار نمی‌برند زیرا از زمان شروع انتفاضه‌ی دوم آنها دیگر از گلوله‌های واقعی استفاده می‌کنند...